

نشان اهل بصیرت، کیمیای اهل معرفت (اوصاف و عوامل بصیرت در عرفان اسلامی)

سید حمیدرضا میرعظیمی*

محمی الدین قنبری**

چکیده

بصیرت دانشی است که نورانیت و یقین از خصوصیات ذاتی آن است و اغلب در متون عرفانی به عنوان «چشم دل»، ابزاری برای مشاهدات ملکوتی است. بررسی اوصاف و لوازمی که می‌تواند در برخورداری از بصیرت راهگشا باشد، هدف اصلی این مقاله است که با اتکا به آیات و روایات در دامنه متون عرفانی دنبال می‌شود. طرح برخی از آفات و نکاتی که در مورد بصیرت، راهزن اهل سلوک و شناخت یقینی است، از جمله مطالبی است که

* استادیار خبرگان حوزوی، مدرس دانشگاه تهران.

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نیشابور.

زیر مطالب ایجابی مندرج می‌باشد.

بصیرت در درجات ایمانی، محصول نور و رفع حجب از موانع آن است. فطرت آدمی در راهیابی به عبودیت و ایمان، هدایت رسولان حق(ع) و کتاب خدا از زمینه‌ها و عوامل اصلی بصیرتند. آنچه در ادبیات عرفانی، با عنوان «عشق» محوریت و اصالت یافته، همان «عبودیت» است که در متون دینی عابد و محب را در اختیار معبود و محبوب قرار می‌دهد و این اصلی‌ترین نشان اهل بصیرت است.

واژگان کلیدی: بصیرت،^۱ معرفت‌شناسی، عرفان اسلامی، کشف و کرامات.

* * *

مقدمه

در عرفان اسلامی، رقایق و مظاهر هستی از حقایق و بطونی متناسب با آنها برخوردارند و انسان سالک می‌کوشد تا از این ظواهر و صور در گذشته، به آن بواطن و معانی راه یابد. این راه‌یابی، گاه از دانستن یقینی، گاه از دیدن و گاهی هم از وجد و یافتن حاصل می‌شود. عارفان برای شهود حقایق هستی از علم احوال، علم وهبی یا علم القلوب سخن گفته و ارج و منزلتی بیش از دانش ظاهری برای آن قائل شده‌اند. در علوم کسبی، حواس و عقل محل و ابزار پیدایش دانش و معرفتند و در علوم وهبی این قلب است که خاستگاهی برای علم به‌شمار می‌آید. راه دسترسی به کشف و شهود حقایق هستی، همچون علوم رسمی و بحثی از آداب، آفات، شرایط، مراتب و ثمراتی برخوردار است. حواس ظاهری ابزاری برای ادراک حسی و عقل، قوایی برای دسته‌بندی و استنتاج مطالب و راه‌یابی از صور جزئی به قواعد و ادراکات کلی است؛ دل نیز از حواس باطنی برخوردار است که خود بحثی جداگانه طلب می‌کند و تقریرات آن گوناگون است.

چشم دل یا بصیرت عارف، امکان ژرف‌نگری و معرفت را در او پدید می‌آورد. در اصل، معرفت از علم به واسطه وجودی و تفصیلی بودن شناخت نسبت به یک شیء تفکیک می‌شود^۲ و علم اعم از معرفت است.

این مقاله می‌کوشد با تمرکز بر طریق عارفان و مجاهدان در راه خدا برای رسیدن به حقایق هستی و کشف و شهود آنها جدای از علم مدرسه و طریق علمای بحثی و رسوم، شرایط، لوازم و ویژگی‌های این راه از کسب معرفت را بیان کند. اصطلاح کلیدی‌ای که در اینجا محور بحث است، «بصیرت» است. بصیرت یا چشم دل، ابزار کشف حقیقت و مشاهده حقایق هستی در عرفان اسلامی است که مورد نظر عارفان بوده، در مباحث معرفت‌شناسی امروز نیاز به واکاوی بیشتری برای راهیابی به سازواره معرفتی عارفان مسلمان دارد. «چیستی عوامل بصیرت» مسئله اصلی این مقاله است؛ ضمن آنکه با شناخت عوامل بصیرت هر چند در احصایی غیرتام، امکان شناخت موانع آن نیز میسر خواهد شد. مطالب آمده در این مقاله نگرشی اجمالی بر دیدگاه اهل عرفان و تصوف (به معنای عام کلمه) و کوشش بر تطبیق آن بر آیات الهی و روایات ائمه معصومین (ع) است و بحث کامل‌تر با توجه به منابع اصیل دینی و ارائه ساختاری بر آن اساس، مجال دیگری طلب می‌کند.

۱. علم، نه علم مدرسه

عارفان، معرفت و دانش را همچون جهان‌شناسی و انسان‌شناسی خود، به دو دسته علوم ظاهری و علوم باطنی تقسیم می‌کنند و این تقسیم‌بندی مستندات قرآنی و روایی هم دارد. اعتقاد به این دانش باطنی، به معنای نفی مدرسه و علم و بحث ظاهری نیست؛ بلکه اکثر عارفان و متصوفه در کنار تعلیم ظاهری به معارف وجودی هم اهمیت داده، دانشی ورا و فرای آن را طلب می‌کردند. اگر گاهی هم به علم مدرسه خرده گرفته و به آن طعنه زده‌اند، از باب حاشیه‌انگاری آن در قیاس با معرفت باطنی و وجودی بوده یا به مقابله با کسانی برآمده‌اند که همه دانش را در همان علم ظاهر می‌دیده‌اند و بس، و به انکار دانش اهل معرفت می‌پرداختند. در موارد متعددی در قرآن کریم می‌بینیم که خداوند به انسانی علم آموخته است و این دانش از علوم عادی متمایز است. خضر نامی نمادین برای عبدی از عباد خداوند است که تعلّم حق روزی او شده و پیامبری اولوالعزم هم، شکیبایی همراهی با او را به واسطه نداشتن احاطه خبروی به اندازه او ندارد و از همراهی با آن بنده خدا

بازمی‌ماند.

کثرت و روشنی این بحث بیش از آن است که نیازی به مستند داشته باشد، با این همه، روایتی مانند روایت زیر شاهدهی بر این مدعاست؛ در این عبارات ارزاق عطاشده از اسم رحمان حق را به دو دسته ارزاق ظاهری و باطنی تقسیم کرده و برخی از ارزاق باطنی را همچون عقل و معرفت و فهم و آنچه بر پایه آنها استوار می‌شود، مانند سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و نطق و همت دانسته است. (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۲)

دیگر آنکه فخر بشر و معلم عالمان ربانی، محمد مصطفی (ص) خود کسی نبود که در مدرسه، درس آموخته باشد و بنا بر قول رایج، آموختن و نوشتن هم نمی‌دانست؛ اما کار او به جایی رسید که سخنانش همه مدارس و مکاتب را فراگرفت و راه به آخرت و کشف حقایق از آن مشرب و طریق گشوده شد.

آنچه گفته شد و کثیر دیگری از ادله و شواهد که نیازی به درازی سخن ندارد، سبب شد تا عرفا و متصوفه نیز علوم را به دو دسته تقسیم کنند و بیش از آنکه در پی کسب اقوال و دانش‌های ناشی از آن باشند در پی فراهم کردن زمینه‌های برخوردارگی از احوال و شکوفایی ناشی از مجاهدات و تعالی نفسانی برآیند. این سنت و منش عارفان در راه کسب معرفت از تطبیق بیشتری با ادبیات قرآنی نسبت به فلسفه و دیگر شیوه‌های آموزشی بهره داشت.

ابوبکر محمد کلابادی (م ۳۸۰ق)، با تکیه بر سخنان پیشوایان دین همچون اقوال پیش گفته می‌گوید: «اقول و بالله التوفیق: إعلم أن علوم الصوفية علوم الأحوال. و الأحوال موارث الأعمال و لا يرث الأحوال إلا من صحح الأعمال». (کلابادی، ۱۳۷۱: ۸۶)

یعنی چنین می‌گویم و از خدای تعالی توفیق می‌خواهم: بدان که علوم صوفیان علوم احوال است؛ و احوال، موارث اعمال است و احوال نیابد مگر آن کسی که اعمال او درست شده باشد.

بنابراین علوم احوال متکی بر اعمال و مجاهده در راه حق است و این خود خداوند است که هدایت مجاهدان را به راه خود و مقصد رسیدن وعده کرده است.^۳

کلابادی، صحت اعمال را منوط به علم درست در آنها می‌داند و این دسته از علوم را

ناشی از تعلم و اکتساب عادی برای دوری از سوء پنداشت‌ها و دوری از شبهات و تأدب به آداب الله برمی‌شمرد. بعد از این مرتبه است که مراتبی دیگر از علوم حکمت و علم اشارت (علوم ظواهر و علوم مشاهدات و مکاشفات) برشمرده است. (همان: ۸۶ و ۸۷)

یکی از جامع‌ترین و غنی‌ترین آثاری که به زبان فارسی در معرفت‌شناسی عرفانی ابوابی را در خود گنجانده، «مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة» از عزالدین محمود کاشانی (م ۷۳۵ق) است. او در این کتاب طی دو باب به صورت مستوفی به بیان «علوم» و «معارف» پرداخته، و در همان ابتدای بحث به تعریف علم می‌پردازد.

«مراد از علم نوری است مقتبس از مشکات نبوت در دل بنده مؤمن، که بدان راه یابد به خدای یا به کار خدای یا به حکم خدای و این علم وصف خاص انسان است و ادراکات حسی و عقلی او از آن خارج و فرق میان عقل و این علم آن است که عقل نوری است فطری که بدان صلاح از فساد و خیر از شر متمیز گردد و آن مشترک است میان مؤمن و کافر و علم، خاص مؤمنان راست.» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۵: ۳۵)

از جمله خطاهای رایج در پژوهش‌های معاصر، توجه نکردن به مبادی بحث و شتابزدگی در تحقیق و بسنده کردن به اشتراکات لفظی است. چنان‌که مشاهده می‌شود هریک از واژگان علم، معرفت، فهم و امثال آن در سنت عرفانی دارای تعریف و وجه متمایزی از واژگان دیگر است، حال آنکه گاهی به دلیل کم‌دقتی و تساهل ناسزایی که در پژوهش روا نیست، صرف مشابهت و ترادف و اشتراک لفظی ما را از ذکر سخن پیشینیان، دور کند و به ابراز نتایجی بارد و غیر وارد منجر می‌شود. تعریف کاشانی از علم و معرفت به کلی با ایمان و تقوا و معرفت نفس همبستگی و پیوندی ناگسستنی دارد، حال آنکه دانش امروز صبغه‌ای سکولار داشته یا آنکه به کلی انسانی شده و دیگر خاستگاهی برای تعلم حق به آدمی را برنمی‌تابد، چه رسد که دستوری برای آن بخواهد و مسیری در راه آن بپوید.

امثال این سخنان در مصنفات اهل عرفان و تصوف بسیار است، به نظر می‌رسد که در این حد، اطراف بحث به مثابه مبادی و نکاتی درباره آن روشن است و نیازی به تفصیل بیش از آن نیست.^۴

۲. بصیرت، ابزاری یقین‌آفرین در کشف حقیقت

«بصر» هم به چشم گفته شده (النحل: ۷۷) و هم به حس بینایی (الاسراء: ۳۶) و «بصیرت» همان چشم و بینایی دل است: «یقال لقوة للقلب المدركة بصیرة». (راغب، ۱۳۷۶: ۴۶) چنان‌که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲) و به چشم ظاهری و بینایی ظاهری بصیرت گفته نمی‌شود. (۱۳۷۶: ۴۶) و ابصار و بصائر دو جمع برای بصیرتند. (قرشی، ج ۱: ۱۹۵ و ۱۹۶) علمای علم وجوه القرآن برای بصیرت در قرآن کریم نه وجه قائل شده‌اند که عبارتند از: بصیرت به معانی علم (یوسف: ۱۰۸)؛ چشم دل (بصرالقلب): «... وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...» (البقرة: ۷)؛ «... وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ...» (البقرة: ۲۰۱)؛ معجزه و حیرت‌آفرینی به گونه‌ای که چشم خیره و معطوف شود (الاسراء: ۵۹)؛ رؤیت (السجده: ۱۲)، بینا به حجت (بصیر بالحجة) (طه: ۱۲۵)، مؤمن: «وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ» (فاطر: ۱۹ و غافر: ۵۹)، بیان بینایی‌بخش (الاعراف: ۲۰۳ و الجاثیه: ۲۰)؛ عبرت: «تَبَصَّرَةٌ وَ ذَكَرَىٰ لِكُلِّ عِبْدٍ مُّتَّبِعٍ» (ق: ۸) و شهادت: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (القیامة: ۱۴). (حیری نیشابوری، ۱۳۸۰: ۱۳۳ و ۱۳۴)

خصوصیتی که در این اقوال لغوی و وجوه معنایی در قرآن دیده می‌شود، آن است که ابصار و بصیرت با یقین همراه است. به تعبیر دیگر این بصیرت است که چه با دیدار چشم ظاهر و چه با حجت و شهود و احاطه باطنی برخورد یا امری دیگر به علم یقینی منجر می‌شود و گواه و سند قرار می‌گیرد.

فرایند بصیرت یک موقع «ابصار» که نمایاندن حق و حقایق از جانب خداوند یا به‌وساطت پیامبر(ص) و ائمه(ع) است؛ و قرآن هم نوری است که بر پیامبر(ص) نازل شده برای بصیرت و هم آنکه از حیثی دیگر بصائری از جانب پروردگار است تا مردم با فطرت حنیف از آن بهره‌گیرند. هدایت به حقیقت در هر درجه آن با این نور صورت می‌گیرد و این همان بصیرتی است که مردم به واسطه آن عالم را در همه مراتب شهود می‌کنند.

جدای از آیات که اصلی‌ترین منبع در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی است، روایات به‌عنوان مبین و تفصیل‌دهنده قواعد و اصول و حیانی در پیدایش سازواره‌های عرفانی نقشی اساسی و تعیین‌کننده دارند. روایات تفسیری عرفانی‌ای که پیش از دوره تخصصی شدن

تفاسیر گرد آمده‌اند، از جمله موارد مهم فرهنگ اسلامی در این زمینه است. صرف نظر از بحث حجیت روایات منظور یا حجیت نداشتن آنها، که اکنون نه قصدی در این بحث و نه ادعایی بر آن هست،^۶ در مجموعه روایات تفسیری منسوب به امام صادق (ع) (م ۱۴۸ق) که پل نويا ((Nwiya, P) و لویی ماسینیون ((Massignon, L) آن را سرچشمه و مسیری برای همه صوفیان و مهم‌ترین الفاظ و اصطلاحات آنان دانسته‌اند، (پورجوادی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷، ۹ و ۱۰) می‌بینیم که از قول امام صادق (ع) مجیبان دعوت‌کننده به سوی خدا و سراج منیرِ ظلمات^۷ را، دلالت شده به راه رشد و بصیرت یافته به عیوب نفس و سردرگمی‌ها دانسته است: «فمن أجاب دعوة صارت الدعوة له سراجاً منيراً يدلّه علی سبیل الرشده و یبصره عیوب النفس و غیّها». (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۰)

روشن است که بصیرت به عیوب نفس، امری ظاهری و عادی نیست و این محصول اجابت و تبعیت از سراج منیر محمدی است که محور سنت عرفانی و صوفیانه است. عارفان، به استناد آیات الهی و استناتن به سنت نبی اکرم (ص) و آل پاکش (ع)، بصیرت را وسیله و ابزاری برای کشف حقایق هستی دانسته‌اند و برخورداران از چنین معرفتی را همان اهل بصیرت یا اولوالأبصار از صاحبان کمال خوانده و از اولیای الهی شمرده‌اند.

در حقائق التفسیر سلمی می‌بینیم که از قول امام صادق (ع)^۸ در بیان آیه «یزید فی الخلق ما یشاء» (فاطر: ۱) می‌فرماید: صفة النحیزة (طبیعت و سرشت) و قوة البصیرة.^۹ (همان) عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶ق)، ناظم علوم باطنی، در تعریف بصیرت، آن را همان قوه قدسیه مشاهده حقایق اشیا دانسته که مقابل قوه عاقله نظری قرار دارد، این قوه به «نور قدس» روشنی یافته و به هدایت حق، حجاب‌های آن منکشف شده است: «البصیرة قوة للقلب منوره نورالقدس، یری بها حقایق الاشیاء و بواطنها بمثابة البصر للنفس، الذی تری به صور الاشیاء و ظواهرها و هی القوة [اذ لم تتنور بنور القدس] التي یسمیها الحكماء [القوة] العاقله النظرية و أما إذا تنورت بنور القدس و انكشفت حجابها بهدایة الحق فیسمیها الحكیم: القوة القدسیة.» (۱۳۸۱: ۱۸)^{۱۰}

۳. نشان اهل بصیرت (عوامل و اوصاف بصیرت در عرفان اسلامی)

روشن شدن اوصاف و ویژگی‌های اهل بصیرت می‌تواند در آشنایی با شکل‌گیری چنین دانشی در وجود مفید باشد. پاره‌ای از این اوصاف مأخوذ از لوازم و شرایط پیدایش بصیرت در دل و جان، و پاره‌ای دیگر از توابع و ثمرات آن است. در اصل و صدر هستی، این حق متعال است که بصیر است و منشأ همهٔ بینایی‌ها هم اوست. هر بینایی که بینی، بینایی اوست و هر دانایی که دانی، دانایی اوست در نگرش عرفانی تحقق به اسم البصیر، العلیم، المحیط و دیگر اسمای ناظر بر دانش خداوند منشأ پیدایش دانش در آدمی است و سالک می‌کوشد تا با طی طریق و ذکر اسمای دانشی حق در وجود بدان‌ها متحقق شود. با مراجعه به متون اصیل اسلام و متون عرفانی اوصاف و ویژگی اهل بصیرت در عرفان اسلامی عبارتند از:

۳.۱. عبد خدای احد و واحد بودن

در ماجرای خضر و موسی، اولین خصوصیتی که خدا برای معرفی استاد به موسی ذکر می‌کند، عبد بودن او است.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (الکهف: ۶۵).

عبادت، بندگی و به‌کارگیری استعدادها و قوا در مسیر خواست مولا است. این امر در انسان خصوصیتی را ایجاد می‌کند که با مراد و مولای خود نسبت و تناسبی را درخواهد یافت. اینجا عبودیت گوهری است که ربوبیت کنه آن است. (مصباح الشریعة، ۱۳۶۶: ۷) استاد محمدکاظم عصار در تحقیق معنای عبادت ذیل تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین فرموده‌اند:

«تأویل آن عبارت [است] از فناء العابد فی المعبود یا اندکاک عابد در مراتب وجود معبود

و بالاخره جلوهٔ معبود همان صورت عابد است و اول رجوع عابد همان صورت معبود و

اتصال به حقیقت و جوهرهٔ او است.» (۱۳۷۶: ۳۷۹ و ۳۸۰)

منصور سمعانی در همین باره در کتاب خود می‌گوید: «العبودية شهود الربوبية».

(سمعانی، ۱۳۶۸: ۶۸)

این باور و مبانی در هیئت یک سنت (سنت نبوی) در متون عرفانی به زبان فارسی ادامه یافته، ماندگار می‌شود:

عالم عبودیت، مشرق جمال ربوبیت است، ... اگر ندانی حدیث لا یزال العبد یتقرب إلی بالنوافل أو بأداء الفرائض» بر خوان که سید عشاق — علیه [و علی آله] الصلوة و السلام — در ولایت عبودیت از یگانگی نشان داد، و فرمود: عبودیت مزار انوار ربوبیت است. (روزبهان، ۱۳۶۶: ۱۰۳)

عبد خدای سمیع و بصیر، نسبتی با سمع و بصر او پیدا می‌کند تا جایی که حسب حدیث قرب فرایض و نوافل،^{۱۱} خداوند چشم و گوش او می‌شود یا به چشم و گوش خدا می‌بیند و می‌شنود. این مؤمن است که به نور خدا نظر می‌کند و فرموده‌اند که «إتقوا من فراسة المؤمن»؛ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۱۸) پیوندی که در انتهای سخن خواجه عبدالله انصاری درباره بصیرت و فر است بود می‌تواند ناظر و متکی بر این روایت نیز باشد. در نقطه مقابل، انسان مشرک، بهره‌ای از بصیرت و رؤیت ملکوت ندارد. کسی که هنوز در بند خودی و خودخواهی‌های خود است راهی به ملکوت نخواهد داشت و این همان شرک و ظلم عظیمی است که انسان در امانتش بر خود ستم می‌کند. جملات فراوانی در این باره می‌توان از متون عرفانی دال بر این مطلب آورد، از میان آنها این عبارت از سهل تستری (م ۲۸۳ق) که در زیر می‌آید و قول عزالدین محمود کاشانی که پیش‌تر آمد، مؤید این معنا هستند؛ هجویری از سهل نقل می‌کند که «هر که بَصَرَ بصیرت به یک طرفة العین از حق فراکند، هرگز راه نیابد؛ از آنکه التفات به غیر [را] ثمره باز گذاشتن به غیر بود، و هر که را به غیر باز گذاشتند هلاک شد. پس اهل مشاهدت را عمر آن بود که اندر مشاهدت بود، و آنچه در مغایه بود آن را عمر نشمرند؛ که آن مر ایشان را مرگ بر حقیقت بود». (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۸۶)

بنابراین، توحید عبادی و دوری از شرک و خودپرستی که مادر همه بت‌هاست، خصوصیتی دیگر در یافتن بصیرت است.

روزبهان بقلی (م ۶۰۶ق) عنوان فصل بیستم از کتاب عبهرالعاشقین را «فی بدایة هذا العشق و هو العبودية»^{۱۲} نام نهاده است. این عبارت و معنای دقیق عبودیت که «به‌کارگیری

استعداد و قوا در راه مولا» است، بر ما روشن می‌کند که چرا حافظ، نشان اهل بصیرت^{۱۳} را عاشقی دانسته است. کسی که دوستدار و عاشق خدا باشد در راه دوست هر کار که بتواند می‌کند؛ او همه استعداد و قوایش را در راه محبوب و مولای خود صرف می‌کند و چیزی جز او را نمی‌خواهد و نمی‌جوید. این همان لب مطلب است که در نهایت اختصار در ادبیات عرفانی به زیبایی هر چه تمام‌تر آمده است. همین یک نکته است که خداوند مهربان در قرآن کریم متذکر می‌شود که همه پیامبران یک پیام اصلی داشتند و مردم را به این پیام دعوت می‌کردند که «تنها او را عبادت کنید»^{۱۴} و باز همین هدف است که در خلقت جنّ و انس منظور بوده و در روایات پیوند آن را با معرفت متذکر شده‌اند.^{۱۵}

نکته قابل ذکر در اینجا آن است که بندگان خدا چیزی جز او را نمی‌خواهند؛ بنابراین علمی جز آنچه او داده باشد و برای او باشد، طلب نمی‌کنند، نه اینکه بندگی کنند تا بصیرت یابند؛ بلکه بندگی می‌کنند بی‌آنکه اجر و مزدی طلب کنند و پروردگارشان آنچه را از علم و دانش روزیشان کند، شاکرند و در راه او علم بیشتری را طلب می‌کنند؛ نه از غیر او و نه برای غیر او. اینجا این خود خداوند است که به خلیش، ابراهیم(ع)، دستور دعا برای زیادتی دانش می‌دهد: «... وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴).

۲.۳. ایمان و عمل درست (عمل صالح)، مطابق با موازین الهی

انسان اهل بصیرت که مذکر به یاد حق است و موحد در راه او، عملش نیز با امر و فرمان‌های حق مطابقت دارد؛ بنابراین اگر کسی از امر خدا چه اوامر تکوینیه به هدایت فطرت الهیه و چه اوامر تشریحیه به هدایت رسولان الهی سرباز زد، نمی‌تواند بهره‌ای از بصیرت داشته باشد. به لحاظ منطقی، «عمل درست» می‌تواند ذیل «عبودیت» قرار گیرد؛ ولی در اینجا به جهت تأکید متون عرفانی در مقام تفصیل بر صحت عمل در راه حق و فروع بحث، به صورت مجزا ذکر می‌شود.

در روایات آمده که عمل به علم دین و دانش پاک فطری را مورث علم دانسته‌اند: «مَنْ عَمَلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَثَةُ اللَّهِ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ»؛ یعنی، هر کس به آنچه دانسته، عمل کند؛ خدا آنچه را که نمی‌داند ارثش دهد. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۰: ص ۱۲۸)

علم به همین موازین، در گرو تعلیم و تعلم ظاهری نیز هست و رعایت آن خود قواعد و قوانینی دارد که از موی باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است. به همین دلیل مسلمانان دست‌کم ده بار در روز در پنج نوبت از خدا می‌خواهند که آنان را به راه راست و استوار هدایت کند. چنین مطابقتی است که به‌طور تام و تمام می‌تواند فرد را دارای بصیرت کند و اگر نه به هر اندازه که از آن مطابقت — که خود مرهون علم و عملی مبتنی بر ایمان است — کاسته شود، از بصیرت و نور هم دور خواهد بود.

در رعایت عمل درست خصوصیاتی دیگر مطرح می‌شود که پاره‌ای از مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) داشتن تقوا

تقوا به معنای این‌که انسان خود را در مسیر الهی زیستن نگه دارد و حدود و مرزهای الهی را زیر پا نگذارد و یکی دیگر از خصوصیاتی است که برای عمل درست لازم است. در آیات قرآن می‌بینیم که خداوند بین تقوا و علم رابطه معناداری را قائل شده و تقوای پیشگی را زمینه‌ای برای بهره‌مندی از دانش الهی دانسته است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (البقرة: ۲۸۲).

این خصوصیت در قسمت پیش، ذیل آیه ۲۰۱ از سوره اعراف نیز، پیوند خود را با بصیرت نشان می‌دهد. بر این اساس انسان بی‌تقوا و بی‌پروای از خدا راهی به ملکوت و شهود و بصیرت نسبت به آن ندارد.

اهتمام به دنیا و ارزاق دنیوی نداشتن و نسبت به آنها زهد و بی‌رغبت بودن هم می‌تواند در کنار تقوا به‌عنوان یکی از خصوصیات اهل بصیرت مطرح شود؛ البته هم و غم رزق دنیا به این معنی است که ارزاق دنیوی مقصد باشد، و گرنه توجه به تأمین معاش در حد کفاف و بسندگی به همان حد از روش اولیای الهی است تا بار بر دوش دیگران نگذارند و کُلُّ بر کسی نباشند.

پیوند میان تقوا، یقین و بصیرت را در این سخن ابوالحسن محمد بن اسماعیل، خیر نساج (م ۳۲۲ق) می‌توان دید:

شرح صدور المتقین بنور الیقین و کشف بصائر الموقنین بنور الحقائق الإیمان. متقی را از

یقین چاره نیست؛ که دلش به نور یقین مشرَح است، و موقن را از حقایق ایمان چاره نیست؛ که بصایر عقل وی به نور ایمان روشن است. پس هر جای که ایمان بود، یقین بود و هر جای که یقین بود تقوا بود؛ از آنچه ایشان قرینه یکدیگرند. (هجوری، ۱۳۸۴: ۲۲۲)

ب) اهل ذکر بودن

اهل تقوا و بصیرت با ذکر و یاد حق قرین و مأنوسند. این صفت، آنان را از غفلت و معصیت و شرک و شیطان، دور نگه می‌دارد. در واقع ذکر یکی از عوامل و اسباب اصلی پیدایش بصیرت است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (الأعراف: ۲۰۱): در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند.

بنابراین ذکر مانعی برای موانع بصیرت است. ابن عربی عنوانی برای «اولیای مبصر» در نظر گرفته و مردان و زنان این طایفه را در خواب و بیداری از مس و خواطر شیطانی دور دانسته است. آنان کسانی هستند که به واسطه ذکر از خواطر ناپسند دور نگه داشته شده‌اند. (بی‌تا، ج ۲: ۳۷) تفسیر عرفانی بحرالمدید نیز ذیل همان آیه، بصیرت را پاسدار قلب دانسته، قلبی که خانه ربّ است. (ابن عجبیه، ۱۴۱۹، ج ۲: ۲۹۸)

ج) مجاهدت و ریاضت نفس

کوشش و تمرین دادن نفس برای تبعیت و اطاعت امر حق، خصوصیتی دیگر در برخوردارگی از بصیرت است. خدای مهربان در قرآن کریم نور هدایت را با جهاد در راهش قرین کرده و همراهی و معیت خود با کسانی که در مرتبه احسان و شهود قرار دارند، اعلان کرده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت: ۶۹)؛ در ترجمانی دیگر، پیوند عبودیت و مجاهده و بصیرت را در عبارات شیخ شطاح، روزبهان بقلی شیرازی (م ۶۰۶ق) می‌توان دید:

إعلم یا أخی _ زینک الله بنور عبودیتته _ که عاشق ساده چون از حد امتحان عشق انسانی به عشق ربانی آمد، حاجتمند مدارج معاملات باشد، تا بدان نردبان پایه، سوی عالم ازل شود؛ با حرقتی عظیم و خلقی کریم خود را به زیور طاعت متلبس کند؛ نفس‌های خاکی را

به زندان مجاهده فرستد، و بندهای ریاضت برنهد. ... بعد از آن چون بسوخت در دم عبودیت، برد اُنس از عالم ربوبیت در دلش پدید آید و از درد یک زمان بیاساید. در بعضی از اوقات چشم جانش بگشایند، و عرایس تجلی وی را بنمایند. (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶: ۱۰۱ و ۱۰۲)

سید حیدر آملی (قرن هشتم) درباره بصیرت و پیوند آن با مجاهدت و ریاضت گفته است:

شأن بصیرت، رؤیت باطن است که آن هم مانند بصر، رؤیتش موقوف به انوار است، مانند نور تجلی یا نور الهام یا نور وحی یا نور کشف که از آنها به «نور الله» تعبیر می‌شود. ... ریاضت ارباب سلوک و مجاهدات آنها و جلوگیری از نفس‌آماره بالسوء و مشتبهات آن و ترک تعلقات دنیوی، همه برای آن است که موانع را از سر راه آن انوار الهی بردارد تا سالک بتواند به مشاهده عالم ملکوت و مطالعه عالم جبروت و مشاهده ذات حق در مظاهر آفاقیه و انفسیه نایل آید. (آملی، ۱۳۸۶: ۵۷۹ و ۵۸۰)

۳.۳. تبعیت از رسول الله (ص) و جانشینان اهل بصیرتش (ع)

خداوند در پاسخ به همه کسانی که طی تاریخ در جستجوی راهی به سوی او و حبّ و دوستی او هستند پیام داده است که: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف: ۱۰۸)

در بیان السعاده ذیل همین آیه، این مطلب توضیح داده شده است:

ما به خلاف دیگر دعوت‌کنندگان که به صحت آنچه بدان دعوت می‌کنند، آگاهی ندارند و به حق بودن آن اعتماد ندارند تا چه برسد به اینکه حق بودن آن را ببینند. و ممکن است مقصود، بصیرت و آگاهی داشتن به دعوت و الیه دعوت‌شوندگان هر دو باشد.

أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي مِنْ وَ پيروانم از کسانی که با اجازه من بی‌واسطه یا باواسطه به توحید دعوت می‌کنند آگاهیم چه آنها نیز صحت و دعوت و دعوت‌شدگان را شاهد هستند، یا حداقل اگر شهود بر آن نباشد یقین به آن دارند. (گنابادی، ۱۳۷۸، ج ۷: ۵۹۳)

تبعیت از فردی بصیر، آن هم از روی بصیرت (ناشی از تفکر برای استبصار)^{۱۶} می‌تواند

در دستیابی ما به بهره‌مندی‌های او که بصیرت نیز یکی از خصوصیات او است، یاری رساند. بنا بر استدلال عقلی پیروی از هر کس به همان نتایجی که فرد پیشوا داشته بسیار نزدیک بوده و به همان ثمرات خواهد رسید. اگر رسول خدا و تابعانش از روی بصیرت و یقین قدم برمی‌دارند، همان ثمره نیز برای مؤمنان به خدا و رسالت آنان وجود خواهد داشت.

جدای از عقل و خرد انسان که همنشینی با دانایان را ضرورت زندگی می‌داند، در روایات هم فواید و ثمرات بسیاری برای مجالس علما ذکر شده که چه بسا همین، منشئی برای پیدایش مجالس در میان مؤمنان و عارفان باشد. یکی از آنها عبارتی کوتاه از امیرالمؤمنین علی(ع) است که هم‌جواری با دانایان را زایای بصیرت دانسته‌اند.^{۱۷} (غررالحکم، ۱۳۶۶، باب صاحب‌الحکماء و العلماء: ۴۳۰)

در نقطه مقابل پیروی و تبعیت از کسانی که فاقد بصیرتند و بی‌اذن و هدایت، در لباس هادیان حق درآمده و به‌صورت درویشی، امیری پیشه کرده‌اند، راهزن است و سرعت گرفتن در مسیر، ما را از بصیرت و راهیابی به درگاه باری دور خواهد کرد. از امام رضا(ع) نقل شده که «العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر إلا بعداً عن الطریق». یعنی، راهرو بی‌بصیرت، همچون مسافری در بیراهه است که شتاب بیشتر در سیر، چیزی جز دوری از راه برایش نخواهد افزود. (فقه‌الرضا(ع) [منسوب]، ۱۴۰۶ق: ۳۸۱)

۴.۳. یقین داشتن

اهل بصیرت از موقنانند؛ حضرت ابراهیم(ع) از کسانی است که خدای تعالی به او ملکوت آسمان‌ها و زمین را نمایاند و حقایق عالم را بر او آشکار کرد، حال آنکه علم و دانش در زمان او چندان توسعه‌ای نداشت و ابراهیم هم در زمان خود به دانشی بودن و اهل علم ظاهر بودن شناخته شده نبود: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (الانعام: ۷۵)

نسبت و رابطه میان یقین و دیدن حقایق هستی پیوند و رابطه‌ای لایه‌لایه است، یقینی

فطری در درون آدمی، او را به سوی خدا می‌کشاند و اگر او در مسیر حق، صادق و صبور و مستقیم باشد، زمینه تلقی و مسی از ملکوت و نزول ملائکه را در خود ایجاد کرده و خداوند بر چنین بنده‌ای رحیم و مهربان است؛ از سوی دیگر با چنین رؤیت و بصیرتی بر یقین او هم افزوده می‌شود و این مصداقی برای همان شکری است که وجود را توسعه بخشیده، بر هستی سالک می‌افزاید.^{۱۸}

انسانی که یقین دارد از شک و تردید و حیرت و تزلزل و دیگر امراض و آفات شناختن دور است. حتی این ضرب‌المثل عامیانه که می‌گوید: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟!» دلالت بر یقین‌آوری و برتری شناخت بصری بر شناخت حاصل از نقل قول و تماس غیرمستقیم فرد است. خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ق) به استناد همین امر گفته است که بصیرت چیزی است که تو را از حیرت برهاند و برای آن سه درجه است:

اول آنکه بدانی خبر مبتنی بر شریعت از چشمه‌ای صادر شده که بیمی از عواقب آن نیست؛ بلکه از آن لذت یقین را دریابی؛

دوم آنکه در هدایت و گمراهی حق [که نصیب مردمان کرده]، عدل را بینی ...؛

سوم آن بصیرتی است که چشمه معرفت را بجوشاند و اشارت را استوار کند و فر است را برویاند. (۱۴۱۷: ۹۴)

خواجه عبدالله درصد میدان هم میان میدان یقین و میدان بصیرت پیوندی دانسته و گفته است که از میدان یقین، میدان بصیرت زاید. (۱۳۷۷، ج ۱: ۲۷۲)

عبارتی از عزالدین محمود کاشانی در همین مورد می‌تواند گواهی دیگر در پیوند شناخت یقینی و بصیرت در میان عارفان باشد: «و اما اهتمام رزق از آن سبب آفت قلب است که نتیجه شک است و شک، آفت یقین [و یقین] نور بصیرت است و بصیرت، دیده دل». (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۵: ۱۸۳)

۳.۵. باطن‌بینی

اهل بصیرت همچون ابراهیم، یوسف، خضر(ع) و محمد مصطفی(ص) که در قرآن به مشاهده باطن هستی و حقایق عالم نایل شده‌اند، می‌رسند و به دانستنی‌هایی بیش از دانش

معمول متعارف مردم دسترسی دارند؛ اما نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد آن است که هر نوع اطلاع از امور پوشیده و مغیبات دلیل بر کمال و قرب الهی نیست. چه بسا کسانی از راه‌های دیگر اطلاعی بر امور پیدا کنند و حتی بتوانند همچون سامری اعمالی دال بر کرامت و مشابه با آنها ارائه دهند؛ اما این دلیل بر فضایل الهی و ربّانی و حقانی بودن آنان نیست. خصوصیات پیشین از داشتن اطلاع بر غیب و ابراز کرامت محکم‌تر و سنجیده‌تر بود؛ ولی برای عموم مردم و ساده‌اندیشان چه بسا این خصوصیت بیشتر مطرح باشد و به دلیل اقسام مشابه، روش و اموری دیگر از غرایب، متشابهاتی پدید آید و مردمان بی‌بصیرت را دچار اشتباهاتی نماید و زمینه‌ای برای پیدایش سوء استفاده یا گمراهی باشد. نقل کرده‌اند که:

ملاهادی سبزواری گوشت خریده بود و در زیرزمین خانه‌اش گذاشته بود، زمانی که ایشان در خانه نبود شخصی به در خانه آمده و گفته بود که به من گوشت بدهید. اهل خانه گفته بودند که گوشت نداریم.

گفته بود چرا دارید در زیرزمین فلان جاست! اهل منزل رفتند و دیدند واقعاً در زیرزمین، همان جا که آن شخص گفته بود، گوشت بوده است، وقتی ملاهادی سبزواری به خانه می‌آید به او می‌گویند که امروز شخصی به در خانه ما آمده بود و از غیب خبر می‌داد و حکایت را برای ملاهادی گفتند. حاج ملاهادی هم گفته بود: اصلاً رنگش را هم نمی‌خواهم ببینم کسی که کرامتش را صرف زیرزمین خانه مردم بکند. (شمس‌الشموس، ۱۳۸۶: ۱۱۲)

با این همه، اهل بصیرت از دانشی باطنی در مراتبی گوناگون برخوردارند و این در مسیر توحید اهمیتی ندارد، گاه می‌تواند به اذن خدا برای هدایت طالبان صادق مفید باشد با ذکر این نکته که همه علم و قدرت از او است و عالمان ربّانی هرگز از این توانایی‌ها برای نفسانیت خود خرج نمی‌کنند.

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (الاعراف: ۱۸۸) یعنی بگو جز آنچه خدا بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم، و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر

بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم.»

بلکه دعوت اولیای الهی و علمای ربانی به سوی خداوند است و چیزی جز او را مدنظر ندارند: «ما كان لبشر أن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹) یعنی هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: «به جای خدا، بندگان من باشید.» بلکه [باید بگوید]: «به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید، علمای دین باشید.»

نتیجه

عارفان برای هر مرتبه از وجود آدمی، حواس و ابزاری برای شناخت قائل بودند و برای هر یک از آنها امراض و موانعی برمی‌شمردند که می‌توانست آدمی را در مسیر کشف معرفت مانع شود. بصیرت و بهره‌مندی از انوار الهی در هر درجه آن، یا مبتنی بر فطرت و حسن و قبح عقلی یا همان الهام‌شدگی به فجور و تقوای الهی است یا مبتنی بر درجات ایمانی با رفع موانع و حجب (غشاوة و...) که از درون (هدایت تکوینی و فطرت الهی) و بیرون آدمی (هدایت تشریحی و کتاب خدا) پدید می‌آید.

بصیرت، به بینایی دل گفته شده و اگرچه اغلب وجهه باطنی آن مطرح است، شامل هر بینشی می‌شود که دانش یقینی و به دور از شک و تردیدی را با خود داشته باشد، چه دیدن صورتی در آن دخیل باشد و چه نباشد. مستندات آیات و روایات این معنا چنان است که می‌توان بصیرت را به‌درستی از مفاهیم اصیل اسلامی دانست که امروزه در علم و به‌خصوص عمل، مورد توجه جوامع اسلامی نیست.

بصیرت و علم ناشی از آن، از طریق توحید عبادی، ایمان و عمل درستی که ناشی از تبعیت اهل بصیرت(ع)، تقوا، اهل ذکر بودن و زهد نسبت به دنیا و مجاهدت و ریاضات نفس و اخلاص در عمل است، حاصل می‌شود.

در مقابل عوامل یادشده، شرک (به‌خصوص در عمل و نیت)، کفر و اعمال سیئه،

بی توجهی به امر حق و شریعت او، غفلت و نسیان از یاد پروردگار، بی تقوایی در هر مرتبه و به هر اندازه، سستی و کاهلی در جهاد فی سبیل‌الله و تبعیت نکردن از اهل بصیرت(ع)، از جمله موانع و آفت بصیرتند.

اهل بصیرت، دانشی باطنی و بیشتر از راه‌های معمول و شناخته‌شده معارف کسبی دارند و از این دانش در راه خواسته‌های نفسانی خود استفاده نمی‌کنند؛ بلکه با نگاه توحیدی این ثمرات برای آنها اهمیتی جز اینکه علاماتی برای صدق دعوت و اظهار قدرت و لطف حق باشد، ندارد.

راه اصلی کسب معرفت در عرفان اسلامی از این خصوصیات برخوردار است و امتیاز ویژه آن، همراهی علم با عمل است که می‌تواند تأثیر عینی بسیار مفیدی بر متعلم و جوامع دانشی داشته باشد؛ اینجاست که نشان و نشانی‌های اهل بصیرت برای اهل معرفت حکم کیمیا دارد و خاک راهشان حکم توتیا.

پی‌نوشت‌ها:

1. Vision.

۲. عرفان، شناختی وجودی، باطنی، تفصیلی و دقیق است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره: ۱۴۶) یعنی، کسانی که به ایشان کتاب دادیم (اهل کتاب که شامل مسلمانان نیز می‌شود)، او (رسول‌الله[ص]) [با آن (حق و کتاب الهی)] را چنان می‌شناسند که فرزندان‌شان را می‌شناسند. در چیستی مرجع ضمیر در «يَعْرِفُونَهُ» میان مفسران اختلاف است و اغلب قریب به اتفاق مفسران شیعه آن را به رسول‌الله(ص) برگردانده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۱) برخی از مفسران، ضمیر را بنا به قرائنی که در آیات قبل (۱۴۴) و بعد (۱۴۷) از آن وجود دارد به «حق» برگردانده‌اند. (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲: ۳۹ و ۴۰) بنابراین نظر، اگر مرجع ضمیر، حق باشد شامل رسول و قبله (یک نظر دیگر، ضمیر را به قبله برگردانده است) هم خواهد بود. می‌دانیم که شناخت پدر یا مادر نسبت به فرزندان، شناختی وجودی، تفصیلی، عمیق و دقیق است؛ پدر و مادر، خصوصیات فرزندان‌شان را در درون خود به نظاره می‌نشینند و علاوه بر خصوصیات مشترک

جسمی و ژنتیکی، آثار و پیامدهای افکار خود و دیگران را در آنها مشاهده می‌کنند و بر آنها احاطه دارند؛ چنین معرفتی، شناختی درونی و وجدانی و مفصل است که از هر اجمال و ابهامی دور است.

۳. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (العنکبوت: ۶۹)

۴. برای اطلاع بیشتر رک: مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ربع سوم: ۱۱۶۶-۱۱۱۹ و شریف دارابی، بی‌تا: ۵۵ و عصار، ۱۳۷۶: ۱۸۷-۱۴۹ (این اثر، تحلیلی جامع از موقعیت علم و معرفت در قرآن و عرفان دارد).

۵. «ای تبصرة فتشهد له و علیه من جوارحه بصيرة تبصره فتشهد له و علیه يوم القيامة كما تشهد عليهم الستهم و أیدیهم.» (راغب، ۱۳۷۶: ۴۶)

۶. درباره صحت سند و انتساب مجموعه روایات یادشده از امام جعفر صادق(ع)، پل نوین تحقیقاتی ارائه کرده که آن را از سوی شیعه و سنی از دو طریق مختلف مروی دانسته، اهمیت زیادی برای آن قائل شده بود. ابو عبدالرحمن سلمی (م ۱۲۴ق) — که راوی مجموعه روایات تفسیری حقائق التفسیر است — به دلیل صوفی بودن، از نظر رجال شیعه و سنی ثقه قلمداد نمی‌شود؛ ضمن آنکه به تازگی مجموعه روایات تفسیری صوفیانه‌ای که استاد منوچهر صدوقی سها از امام صادق(ع) منتشر کرده‌اند (تهران، نشر حکمت)، نشان داد که این مجموعه با آنچه نوین گفته بود به کلی متمایز است. با این همه صرف نظر از صحت استناد روایات به امام صادق(ع)، وجود چنین عباراتی در میان صوفیه در آن زمان با نگاه پدیدارشناسانه اهمیت خود را حفظ می‌کند و این مقاله قصدی در استناد روایات یادشده به امامان(ع) را ندارد.

۷. «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (الاحزاب: ۴۶)

۸. اگرچه بحث در اینجا عرفانی است و قصد احتجاج نیست؛ اما بهتر است گفته شود که چنین روایتی در جوامع حدیثی شیعه یافت نشد.

۹. در پی همان سخن منسوب به امام که در حقائق التفسیر سلمی آمده، جملات زیر از عین القضاة همدانی با توجه به سؤالی که از او شده، پاسخی متناسب با زیادتی قوت بصیرت برای قلب وجود آدمی دارد و در ادامه می‌گوید:

«اما >النظر الى الكعبة يزيد في البصر< نظر در کعبه حقیقت کردن، بصر دل زیادت کند. >النظر الى وجه الأخ يزيد في البصر<: نظر در روی برادر کردن، روشنایی باطن زیادت می‌کند. بصر قلب، آینه شاهدان لطف الهی باشد؛ پس باطن را بصر بهشت و حور باشد و انواع آن. اما دل و جان را بصر جز آینه صورت >رایت

ربی لیلۃ المعراج فی أحسن صورۃ > نباشد. پس بدان ای دوست آنجا آینه مخلوق باشد اینجا آینه خالق —
تعالی — ببین از کجا تا کجا!! (عین‌القضات، بی‌تا، فقره ۴۵۶: ۳۴۴)

نکته‌ای که در سخن یادشده از او دیده می‌شود، تفاوت «بصرِ باطن» از «بصرِ دل و جان» است. این امر می‌تواند متذکر این نکته باشد که عرفا چنان‌که برای جسم آدمی، بصر و عمایی قائل بودند، برای هر یک از دیگر مراتب وجود آدمی نیز بصر و عمایی در نظر می‌گرفتند. در مقام تفصیل، شناخت و اوصاف بینایی در هر مرتبه از وجود انسان متفاوت از حدود شناخت در دیگر مراتب می‌شود. اینجاست که نظر در حورالعین که پریان تمثلیافته‌ای از عالم معنایند، برای معنای وجود آدمی و نظر در کعبه حقیقت و برادر مؤمن (به‌خصوص کلمه تامه الهیه یا انسان کامل) برای حقیقت و ذات مکنون آدمی، افزاینده بصر و بصیرت است. ۱۰. جرجانی و تهانوی، سخن عبدالرزاق کاشانی را تکرار کرده‌اند. (جرجانی، ۱۳۷۷: ۳۰؛ تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱: ۳۳۹ و ۳۴۰)

۱۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي حَدِيثٍ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِيبُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۷۲)

۱۲. پیوند میان عشق و عبودیت در روایات نیز دیده می‌شود؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَيَّ مَا أَصْبَحَ مِنَ اللَّذِيئَاتِ عَلَيَّ غَسْرٌ أَمْ عَلَيَّ يُسْرٌ» (کلینی، ۱۳۶۵، باب العبادۃ، ج ۲: ۸۳)

۱۳. در نسخه بدل‌های حافظ که فراوان هم هست، به جای «اهل بصیرت»، «اهل خدا» و «اهل وفا» هم دیده می‌شود. (رک: نسخه خانلری) نسخه قزوینی، «اهل خدا» (اهل الله) را برگزیده؛ اما «اهل بصیرت» چه‌بسا مشهورتر باشد، ضمن آنکه در بیت بعدی، صحبت از رؤیت عیانِ رویش (روی «خدا») است و اینکه «دیده حیران» به این رؤیت نمی‌رسد. در بیان معنای بصیرت، ذکر شد که عارفان بر این اعتقادند که بصیرت و یقین، توأم‌اند و «بصیرت آن است که تو را از حیرت برهاند؛ بنابراین اگر هم «اهل خدا» مناسب‌تر باشد، روشن است که آنان دور از بصیرت نیستند و این دیدار با می و شرابِ عشق پیوند دارد و این می و شراب از خراباتیان و پیر مغان و عاشقان (عبادان) است که می‌رسد نه از مدعیان. این اهل خدا با همان اهل دل و

برخورداران از چشم دل در مراتبی، این همانی دارند و اعم از آنها هستند. اهل دل، یک قلب دارند و جز یک محبوب ندارند.

دو اش جز می چون ارغوان نمی بینم	«غم زمانه که هیچش کران نمی بینم
چرا که مصلحت خود در آن نمی بینم	به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت
که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم	... نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار
که با دو آینه رویش عیان نمی بینم	بدین دو دیده حیران من هزار افسوس
بین که اهل دلی در میان نمی بینم ...»	... در این خمار کسم جرعه‌ای نمی بخشد

۱۴. آیات فراوانی در این باره وجود دارد که از جمله آنها این آیات ذکر می‌شود: النحل: ۳۶ و الانعام: ۱۰۴-۱۰۲.

۱۵. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات: ۵۶) در تفاسیر زیادی از جمله از قول ابن عباس، «لیعبدون» به معنای «لیعرفون» آمده است که قولی مشهور است.

۱۶. «لا بصیرة لمن لا فکر له»؛ «تفکرک یفیدک الاستبصار و یکسیک الاعتبار». (غررالحکم، ۱۳۶۶، باب الفکر رأس الاستبصار: ۵۸). در واقع تفکر زمینه طلب بصیرت (استبصار) را فراهم می‌کند و حلقه‌ای بین بصیرت اولیه فطری و بصیرت ناشی از درآمدن در مدارج ایمانی (مقامات) و ولایت است.

۱۷. «جاور العلماء تستبصر».

۱۸. «وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم: ۷)

منابع

۱. قرآن کریم، ۱۴۱۵ق، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر تاریخ و معارف اسلامی (دارالقرآن الکریم).
۲. آملی، سیدحیدر، ۱۳۸۶، جامع الاسرار و منبع الانوار، به کوشش هانری کرین (کرین) و عثمان یحیی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی‌تا، *التحریر و التنویر*، بی‌جا: بی‌نا.
۴. ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق احمد عبدالله قرشی، قاهره: دکتر حسن عباس زکی.
۵. ابن عربی، محیی‌الدین محمد بن علی، بی‌تا، *الفتوحات المکیة فی أسرار المالکیة و المالکیة* ۴ جلدی. بیروت: دار صادر.
۶. انصاری، ابواسماعیل عبدالله بن محمد (خواجه عبدالله)، ۱۴۱۷ق، *منازل السائرین إلى الحق المبین*، به کوشش محمد خواجهی، تهران: دارالعلم.
۷. انصاری، ابواسماعیل عبدالله بن محمد (خواجه عبدالله)، ۱۳۷۷، *مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری*، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران: توس.
۸. تهانوی، محمدعلی، ۱۹۹۶م، *کشاف اصطلاحات الفنون* (دو جلدی)، بیروت: مکتبه ناشرون لبنان.
۹. جرجانی، السید شریف، ۱۳۷۷، *تعریفات*، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
۱۰. جعفر بن محمد الصادق (امام صادق)، ۱۳۶۶، *مصباح الشریعة* (منسوب به امام صادق(ع))؛ شرح عبدالرزاق گیلانی، تهران: کتابخانه صدوق.
۱۱. حافظ، شمس‌الدین محمد، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی.
۱۲. حر عاملی (شیخ)، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعة [تفصیل وسائل الشیعة] إلى تحصیل مسائل الشریعة* [، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع)].
۱۳. حیری نیشابوری، ابوعبدالرحمن اسماعیل بن احمد، ۱۳۸۰، *وجوه القرآن*، به کوشش نجف عرشی، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة (بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس).
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۶، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۵. [امام] رضا(ع)، علی بن موسی (منسوب)، ۱۴۰۶ق. *فقه الرضا(ع)*، تحقیق مؤسسه آل‌بیت. مشهد: المؤتمر الاسلامی للامام الرضا(ع).
۱۶. روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۶۶، *عبر العاشقین*، به کوشش هنری کرین (کرین) و محمد معین، تهران: انتشارات منوچهری، چاپ سوم.
۱۷. سلمی، ابو عبدالرحمن، ۱۳۶۹، *مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی*، به کوشش نصرالله پورجوادی،

تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۱۸. سمعانی، شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن منصور، ۱۳۶۸، *روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتحاح*. به‌کوشش نجیب مایل هروی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. شریف دارابی شیرازی (حکیم)، عباس، بی‌تا، *تحفة المراد* (شرح قصیده میرفندرسکی)، به‌کوشش محمدحسین اکبری ساوی، تهران: انتشارات الزهراء.
۲۰. شمس الشموس (هیئت تحریریه)، ۱۳۸۶، *الهیه* (شرح حال عارف ربانی سید محمدحسن الهی)، تهران: شمس الشموس، چاپ سوم.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن* (۲۰ جلدی)، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۲۲. عبدالرزاق کاشانی، کمال‌الدین، ۱۳۸۱، *اصطلاحات الصوفیة*، به‌کوشش: مجید هادی‌زاده، تهران: حکمت.
۲۳. عزالدین کاشانی، محمود بن علی، ۱۳۸۵، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، به‌کوشش عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار، چاپ دوم.
۲۴. عصار، محمد کاظم، ۱۳۷۶، *مجموعه آثار عصار: علم الحديث، تفسیر القرآن الکریم* (سورة الفاتحة)، تهران: امیرکبیر.
۲۵. علی بن ابی‌طالب (امام)، ۱۳۶۶، *غرر الحکم و درر الکلم*، به‌کوشش عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۶. عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد، بی‌تا، *تمهیدات*، به‌کوشش عقیف عسیران، تهران: کتابخانه منوچهری.
۲۷. کلابادی، ابوبکر محمد، ۱۳۷۱، *کتاب تعرف* [التعرف لمذهب أهل التصوف]، به‌کوشش محمدجواد شریعت، تهران.
۲۸. کلینی الرازی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی* (۸ جلدی)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. گنابادی (سلطانعلیشاه)، سلطان محمد بن حیدر، ۱۳۷۷، *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، ترجمه حشمت‌الله ریاضی رضاخانی، تهران: مرکز چاپ و نشر دانشگاه پیام نور، انتشارت محسن.

۳۰. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الطاهرة (۱۱۰ جلدی)، بیروت: مؤسسه الوفاء.

۳۱. مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، ۱۳۷۳، شرح التعرف لمذهب [اهل] التصوف، به کوشش محمد روشن، تهران: اساطیر، چاپ دوم.

۳۲. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، ۱۳۸۴، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، تهران: سروش، چاپ دوم.